گفتگویی با شجاع‌الدین شفا به‌مناسبت انتشار کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

آن اسلامی که با شمشیر سعد وقاص به ایران آورده شد، نمی‌تواند اسلام واقعی قرآن و محمد باشد

● هر پیامبری برای قومی خاص و همزبان فرستاده شده است

● آیین هیچ پیامبری نمی‌تواند آیینی جهانی باشد

● ۲۲ بهمن اعلان جنگی تمام عیار به ارزشهای دیرپای فرهنگی و هویت ملی ایرانیان بود

دکتر شجاع‌الدین شفا نویسنده کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

مقدمه:

پیکار شجاع‌الدین شفا با حکومتی که به‌نام دین، ایران را در ورطه‌ای چنین هولناک افکنده است، پیش از هر چیز پیکاری فرهنگی است. بی آنکه بخواهیم از اهمیت پیکار سیاسی علیه جمهوری اسلامی بکاهیم، پیکار شجاع‌الدین شفا این ویژگی را دارد که از یک سو رسوبات ذهنی چندین سده‌ای را پاک می‌کند، و از سوی دیگر دریچه ذهن ایرانیان، بویژه جوانان را به اُفقهایی می‌گشاید که تا کنون هیچکس به این روشنی به مردم میهن ما نشان نداده است.

ایران اگر از قبضه حکومت دینی، یا دکاندارانی که سده‌هاست دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، رها نشود، هر نوع رهایی‌ای گذرا و لغزان خواهد بود.

کار شجاع‌الدین شفا در خور ستایشی دوگانه است: یکی به دلیل دلاوری روشنگرانه‌اش، و دیگری به دلیل زحمت پژوهشگرانه‌اش.

آخرین کتاب این پژوهشگر پر کار زیر نام «پس از هزار و چهارصد سال» بتازگی منتشر شده است.

به این مناسبت گفتگویی با نویسنده انجام داده‌ایم که در این شماره و چند شماره آینده از نظرتان می‌گذرد.

● آقای شفا، کتاب تولدی دیگر شما که با موفقیت فراوانی در میان ایرانیان، بخصوص در داخل ایران روبرو شد، برای نخستین بار توسط کیهان مورد معرفی و ارزیابی قرار گرفت. این روزها اثر تازه‌ای از شما با عنوان «پس از هزار و چهارصد سال» که آشکارا به تاریخ اسلامی ایران اشاره دارد، منتشر شده است که با توجه به شرایط کنونی کشورمان می‌توان توفیق مشابهی برای آن پیش بینی کرد. این بار نیز کیهان علاقمند است این کتاب مفصل ۱۲۰۰ صفحه‌ای را برای خوانندگان خود مورد ارزیابی قرار دهد.

ممکن است خودتان در این باره توضیحاتی را که لازم می دانید قبلا به ما بدهید؟

ـ این کتاب تازه من درست در هزار و چهار صدمین سال جنگ معروفی منتشر می شود که عربها آن را فتح‌الفتوح خودشان خواندند، و برای کشور ما سالی سرنوشت ساز بود که به‌صورتی بسیار تلخ به دوران شکوه و سرفرازی باستانی ما پایان داد. در عین حال انتشار این کتاب در سالی صورتی می‌گیرد که به‌احتمال بسیار می‌توان در تاریخ معاصر ما سال سرنوشت ساز دیگری، منتها این بار به‌صورتی مطلوبتر باشد. از این هر دو نگاه، آشنایی نزدیکتری با محتوای این کتاب برای هر ایرانی، بخصوص برای نسل جوانی که به‌حکم تاریخ ایفای نقشی اساسی را در پی ریزی فردای کشور بر عهده دارد، می‌تواند از هر جهت مفید باشد، زیرا پاسخ خیلی از پرسشهای بیجواب مانده خود را نه تنها از جانب هموطنی آشنا، بلکه از ورای بررسیهای جامع پژوهشگران جهان غرب نیز که غالباً برای نخستین بار در این کتاب در دسترس فارسی زبانان گذاشته شده‌اند، در آن خواهد یافت.

این واقعیت را نادیده نباید گرفت که در شرایط استثنایی چون شرایط کنونی کشور ما، راه واقعی آینده تنها از مسیر تحولات کلاسیک مانند تغییر رژیم حکومتی از استبداد به دموکراسی یا تغییر سیستم اقتصادی از اقتصاد دولتی به اقتصاد آزاد نمی‌گذرد. البته چنین تحولاتی نه تنها ضرورت، بلکه اولویت دارند، ولی به‌تنهایی کافی نیستند، زیرا می‌باید با تحولات زیربنایی درازمدت‌تری در ارتباط با هویت عمیقاً آسیب دیده فکری و فرهنگی جامعه ما نیز همراه باشند، چیزی از نوع تلاش سازنده‌ای که دو قرن پیش توسط بیسمارک، معمار آلمان نوین، به هنگام نبرد فرهنگی Kultur Kampf صورت گرفت و آلمان نیرومند کنونی از آن سر بیرون آورد. اگر آن نبرد عمدتاً مصروف بر این بود که سلطه هزارساله کلیسای کاتولیک را در آلمان تعدیل کند، نبرد فرهنگی امروز و فردای ملت ما می‌باید عمدتاً در این راه صورت گیرد که به سلطه جویی ناروای نظام چماقدار ۱۴۰۰ساله‌ای که با بهره‌گیری از نام دین بر کشور و ملت ما حکومت کرده و در همه این مدت تقریباً تمامی نشیب و فرازها و بحرانها و نابسامانیهای ملت ما از آن مایه گرفته‌اند، پایان داده شود.

تأکید من بر اینکه حل این مشکل به همان اندازه ضروری است که حل مسائل اولویت داری چون تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه ما، بدین جهت است که آن خط قرمزی که در ۱۱ سپتامبر دو سال پیش برای جهان غرب درنوردیده شد، برای ملت ما در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ درنوردیده شده بود، و به همان صورت که حمله یازدهم سپتامبر اعلان جنگ تمام عیار یک ایدئولوژی به یک جهان‌بینی دیگر شناخته شد، بیست و دوم بهمن نیز برای کشور و ملت ما تنها یک تغییر حکومت، ولو به‌صورت انقلابی آن نبود، اعلان جنگی تمام عیار به ارزشهای دیرپای تاریخی و فرهنگی و به هویت و موجودیت ملی ما بود. به همین جهت، همچنان که ابراز واکنش به ماجرای ۱۱ سپتامبر سازمان مذهبی، مبارزه‌ای جهانی علیه تروریسم کور مذهبی را ایجاب کرد، پاسخگویی واقعی به ماجرای ۲۲ بهمن نیز مبارزه‌ای بنیادی را ایجاب می‌کند که اگر بسیج لازم برای انجام آن، به‌علت شرایط حقیرانه جهان سومی کشور ما بسیار بیشتر از بسیج آمریکای ابرقدرت و سلطه‌جو به‌درازا کشیده است، در ضرورت و قاطعیت آن تغییری روی نداده است.

ولی پی‌ریزی چنین آتیه‌ای، در درجه اول مستلزم شناسایی هرچه بیشتر گذشته‌ای است که می‌باید زمینه‌ساز آینده باشد. یعنی در مورد خاص ما مستلزم این است که ترازنامه تاریخ ۱۴۰۰ساله اسلامی ایران به‌صورتی یکپارچه و با واقع‌بینی و روشن‌نگری به حسابرسی گذاشته شود، نظیر همان کاری که جهان مسیحیت در بخش پیشرفته خودش در دو سه قرن گذشته که عصر روشنگری نام گرفته انجام داده است. اگر این حسابرسی سراسری جهان مسیحیت توانسته است این بخش از جامعه بشری را در کوتاه مدتی از بالاترین حد پیشرفتهای مادی و فرهنگی برخوردار کند، تردید نمی‌باید داشت که حسابرسی مشابهی از جانب ما خواهد توانست ملت ما را نیز در جهان فردا در جایی که شایسته آن است ـ و نه در موضع حقیرانه امروزی آن ـ بنشاند.

هدف من از نگارش کتاب ۱۲۰۰ صفحه‌ای «پس از هزار و چهارصد سال» دقیقاً همین بوده است که آگاهیهای لازم را برای چنین حسابرسی، تا آنجا که در گنجایش چنین کتابی باشد و تا آنجا که برای خود من ممکن باشد، در اختیار هموطنانم قرار بدهم.

و این درست همان چیزی است که بسیاری از خوانندگان کتاب پیشین من، تولدی دیگر، نیز خواستار آن شده‌اند. خواندن کتاب تازه برای همه این خوانندگان روشن خواهد کرد که بسیاری از واقعیتهای نقل شده در آن تا کنون برایشان ناشناخته بوده است، زیرا کارگردانان اسلام ۱۴۰۰ ساله‌ای که برای کشور ما آورده شد، همواره کوشش بر ناشناخته ماندن آنها داشته‌اند، و این را نیز درخواهند یافت که این واقعیتها غالباً غیر از آنهایی هستند که بطور سنتی به آنها تلقین شده است.

در راه این تلاش روشنگری، بخصوص از بررسیهای وسیع دانشمندان سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب بهره گرفته‌ام، که تا کنون غالباً امکان راه یافتن به درون جهان دربسته اسلامی به آنها داده نشده است، زیرا در این جهان دربسته، همواره کوشش بر این بوده است که برداشتهای سنتی مورخان و مفسران و فقیهان درست به همان صورتی که در طول قرون مورد قبول و مورد استناد بوده‌اند، مراجع انحصاری مراجعه و استناد باقی بمانند. درصورتی که غالب این برداشتها، حتی در مواردی که امضای دانشمندانی عالیقدر را دارند، جانبگیرانه و همراه با پیشداوریهای همیشگی هستند، یعنی در همه احوال معطوف به تثبیت «حقایقی» می شوند که پیشاپیش مسلم و تردیدناپذیر شناخته شده‌اند. درست در جهت عکس بررسیهای امروزی جهان دانش، چه در ارتباط با آیینهای مسیحی و یهودی خود جهان غرب و چه در ارتباط با آیینهایی دیگر چون اسلام و زردشتی و میترایی و مانوی و بودایی و برهمایی و غیر آنها، که به روش علمی و انتقادی و بدون پیشداوری انجام می گیرند، هرچند که در این مورد نیز این واقعیت همگی این بررسیها را شامل نمی‌شود.

افراطی ترین واکنشها

اجازه بدهید پیش از شروع گفتگوی خودمان به یک نکته اساسی در ارتباط با کتاب خودم اشاره کنم، که فکر می‌کنم برای کسانی از خوانندگان آن خواه ناخواه مطرح خواهد شد و ازین جهت بهتر است از هم اکنون درباره آن توضیحی کوتاه ولی ضروری بدهم: در یکربع قرن گذشته، نحوه کار رژیم حاکم بر کشور ما طوری بوده که افراطی‌ترین واکنشها را در زمینه مذهبی در جامعه ایرانی، بخصوص در نزد نسل جوان آن، برانگیخته است، یعنی این بار نه جنبه‌های معینی از مذهب، بلکه اساس وجودی خود مذهب به زیر سؤال برده شده است. البته من در اصل موضوع اشکالی نمی‌بینم، زیرا اصولا سیر تکامل فکری و فرهنگی جهان بشریت ایجاب می‌کند که حتی مقدس‌ترین اصول پذیرفته شده نیز بتوانند مورد تردید یا انکار قرار گیرند. چنانکه خود مذاهب نیز بر همین پایه آغاز به کار کرده‌اند. ولی آنچه امروز در جامعه ما در این راستا می‌گذرد، بیش از یک واکنش سنجیده شده فلسفی، یک واکنش احساسی و عاطفی علیه چماقداری فکری مکتب سخیف و در حد اعلا بیمایه‌ای است که ولایت فقیه نام دارد. ولی الزاماً دارای این مفهوم نیست که این جامعه در برابر خود مذهب نیز واکنش مشابهی دارد. البته کمال مطلوب این است که دیر یا زود رشد و بلوغ فکری انسانها بدان درجه برسد که دیگر خوبیها و بدیهای کسان در گرو معامله آنها با خدا و در ارتباط با بهشت و دوزخ قرار نداشته باشد، ولی تا رسیدن به چنین مرحله، راهی دراز در پیش است که نمی‌توان انتظار داشت یک‌شبه از جانب جامعه‌ای آخوندزده درنوردیده شود. همچنانکه جوامع بسیار پیشرفته‌تر غربی نیز با اینکه دوران روشنگری خودشان را در پشت سر گذاشته‌اند، هیچکدام گرایشهای زیربنایی مذهبی خودشان را پشت سر نگذاشته‌اند.

بر اساس همه اینها می‌توان واقع بینانه گفت که جامعه کنونی ایران ما با آنکه شدیداً از روحانیت واپسگرا و قدرت طلب و در حد اعلا دروغگو و فریبکار به‌جان آمده است، در اکثریت نزدیک به اتفاق خود حاضر نیست از معتقدات مذهبی خویش بکلی دست بردارد و به بیخدایی (atheisme) روی آورد. در چنین شرایطی، کوشش در تخطئه اصولی مذهب، ولو با کمال صداقت و از جانب صاحبنظرانی صلاحیتدار، حتی اگر هم مورد استقبال اقلیتی معدود قرار گیرد در مجموع نه تنها ثمربخش نیست، بلکه تحقق‌پذیر هم نیست، همچنان که هیچیک از تلاشهای مشابه در اروپای روشنگری قرن هجدهم و در انقلاب کبیر فرانسه قرن نوزدهم و در انقلاب کمونیستی قرن بیستم نیز در این راستا به جایی نرسیده‌اند.

اصولا داشتن یا نداشتن مذهب، و آزادی انتخاب مذهب، از حقوق بی گفتگوی هر فرد بشری است، و اصلی است که در اعلامیه حقوق بشر، یعنی در مترقی‌ترین منشور حقوقی تاریخ تمدن انسانی صریحاً بر آن تأکید گذاشته شده است، هرچند که در کشور خود ما بسیار پیش از این نیز در فرمان معروف کورش هخامنشی به همین صورت بر آن تأکید گذاشته شده بود. آنچه در عوض واقعاً مطرح است این است که از این حق به همان اندازه که آزادانه استفاده می شود آگاهانه نیز استفاده شود، و این چیزی است که در تمام دوران ۱۴۰۰ ساله شمشیرکشی اسلامی در ایران هرگز رعایت نشده است.

بگذاریم اسلام چماقداری که پس از ۱۴ قرن میدان‌داری، و با همه دست بریدنها و سنگسارها و حد زدنها و تعزیرهایش جز موضع حقیرانه جهان سومی با توشه‌های فقر و جهل و بیماری و فساد و عقب ماندگی چیزی برای ما به همراه نیاورده است، به حکم تاریخ به فراموشخانه همین تاریخ سپرده شود تا این بار اسلام بتواند در صورت واقعی یک مذهب در اختیار کسانی که خواستار حفظ مسلمانی خود باشند، قرار گیرد، در انتظار آنکه پیشرفت دانش و بینش بشری... با کنار رفتن دکانداران دینی که یک جا خاخام و جای دیگر کشیش و در جایی دیگر آخوند نام دارند، از محتوای واقعی همه ادیان، آیین جهانی واحدی پدید آورد که این بار جداییهای ساختگی در آن جایی نداشته باشند.

● تأکید شما بر واقعیتهای ناشناخته یا کم شناخته شده تاریخ اسلام، این معنی را می‌دهد که در ورای آنچه بطور سنتی درباره این تاریخ به ما گفته شده واقعیتهای دیگری وجود دارند که شاید اصولا با آنچه شناخته شده‌اند، تناقض داشته باشند. ممکن است در این مورد توضیح بیشتری بدهید و احتمالا مهمترین این واقعیتها را برای ما روشن کنید؟

ـ به‌عنوان مهمترین این واقعیتها می‌توانم به ماهیت بنیادی خود اسلام یعنی به جهانی بودن یا نبودن آن اشاره کنم، زیرا این موضوع جهانی بودن دو آیین مسیحیت و اسلام، که عامل اصلی خونهای بیحسابی است که در جنگهای مذهبی پیروان آنها به‌نام خدایی مشترک ریخته شده در هیچیک از کتابهای مقدس خود این آیینها مطرح نشده است و همه آنچه در این باره گفته و نوشته شده و دستاویز جهانگشاییها و کشتارهای مقدس قرار گرفته است به کارگردانان بعدی این ادیان و به تعبیرهای حساب شده مفسران و فقهای آنها مربوط می‌شود و نه به بنیانگذاران خود آنها. از دیدگاه خود این بنیانگذاران همانطور که آیین موسی، آیینی صرفاً مربوط به قوم یهود است، آیین عیسی (که خود عیسی حتی عنوان آیینی مستقل را هم بدان نداده بود) برای آنهایی است که در قرآن نصاری خوانده شده‌اند، و آیین محمد نیز آیینی است که اختصاصاً برای قوم عرب آمده است. در ۱۹ سوره و ۲۸ آیه مختلف در جابجای خود قرآن به‌روشنی بر این تأکید گذاشته شده است که خداوند برای هر قومی پیامبری خاص می‌فرستد و هیچ پیامبری برای قومی فرستاده نمی‌شود مگر آنکه زبان او زبان همان قومی باشد که بر آن فرستاده شده است.

این قانون از نظر قرآن به‌قدری قاطعیت دارد که در آیه‌ای از آن تصریح شده است که برای قوم جن نیز پیامبری از اجنّه فرستاده شده است (انعام، ۱۳۰). و «اگر قرار می بود فرشتگان هم در روی زمین پایگاهی داشته باشند رسولی از خودشان برایشان فرستاده می‌شد» (اسرار، ۹۵). مفهوم مشخص این تأکیدها این است که هیچ پیغمبری از جانب خداوند در آن واحد برای همه جهانیان فرستاده نمی‌شود، بلکه (برای هر امتی شریعتی مقرر شده است» (حج، ۶۶).

در ارتباط با این اصل زیربنایی، محمد پیامبری شناخته شده که از جانب خداوند برای قوم عرب فرستاده شده است «که پیش از او رسولی به سویش فرستاده نشده بود». در دو آیه از قرآن حتی حدود جغرافیایی این رسالت نیز مشخص شده است: «ما این قرآن عربی را بر تو فرستادیم تا با آن مردم امّ‌القری (مکه) و پیرامون آن را هشدار دهی و بشارت بخشی» (شوری، ۷ و انعام، ۹۲).

همین تأکیدی را که بر جنبه عربی رسالت محمد شده، در مورد عربی بودن خود قرآن می‌توان یافت که چنانکه در آن بارها تصریح شده کتابی است که به زبان فصیح عربی فرستاده شده است تا درک آن برای قوم عرب آسان باشد. در یک جا نیز آمده است که اگر قرآن به زبانی عجمی نازل نشده، برای این است که کتابی عجمی نیست.

بر مبنای همه اینها، وقتی که در سال هشتم هجری سرانجام شهر مشرک مکه به تصرف مسلمانان درآمد و بتهای ۲۶۰ بتخانه کعبه شکسته شدند، محمد نیز رسالت خود را پایان یافته اعلام کرد و در خطابه معروفی در جمع هفتاد هزار نفری حجةالوداع تصریح کرد که «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر همه شما تمام کردم و اسلام را آیین شما قرار دادم». این اعلام عیناً در آیه سوم از سوره مائده که احتمالا آخرین آیه ابلاغ شده قرآن است منعکس شده است بی آنکه در قرآن یا در خطابه محمد سخنی از رسالت آینده مسلمانان در گسترش این آیین به سرزمینهای دیگر آنهم از راه شمشیرکشی و آدم کشی مقدس به میان آمده باشد.

وقتی که همه این واقعیت بیغرضانه مورد ارزیابی قرار گیرند، می‌توان مانند بسیاری از پژوهشگران دو قرن اخیر نتیجه گیری کرد که آن اسلامی که در زمان خلافت عمر با شمشیر سعدبن ابی وقاص برای ایرانیان به‌ارمغان آورده شد نمی‌توانست اسلام واقعی قرآن و محمد باشد، زیرا که نه پیامبر آن از میان ایرانیان برگزیده شده بود، نه با زبان آنان آشنا بود.. و نه اساساً خودش چنین ادعایی داشت. همه آن روایاتی هم که بعداً درباره ارسال نامه محمد به خسروپرویز در سال ششم هجری نقل شد، یا احادیثی که در مورد وعده تصرف خزائن کسری از جانب اعراب از او روایت شد، یا داستان شکست برداشتن کاخ تیسفون و خاموش شدن آتشکده‌های ایران در شب تولد محمد، افسانه‌هایی بودند که بر اساس بررسیهای پژوهشگرانی بسیار سرشناس مدتها بعد برای توجیه شمشیرکشیهای عرب ساخته و پرداخته شدند، و به همین جهت است که جز در نوشته‌های خود اعراب، در مدارک و اسناد بازمانده هیچیک از کشورهای متمدن آن زمان (ایران، یونان، رم، مصر، ارمنستان، گرجستان) نشانی از آنها نمی‌توان یافت.

ادامه دارد